

مکاشفه

مقدمه

این کتاب از رویدادهای آینده پرده برمی‌دارد، رویدادهایی که بزودی رخ خواهد داد. خدا به مسیح اجازه داد تا این وقایع را در یک رؤیا بر خادم خود «یوحنا» آشکار سازد. آنگاه فرشته‌ای آمد و معنی آن را برای او بازگو کرد.^۱ یوحنا نیز تمام سخنان خدا و عیسی مسیح و هر آنچه را که خود دید و شنید، به نگارش درآورد.^۲ خوشباه حال کسی که این پیشگویی‌ها را برای دیگران بخواند؛ و خوشباه حال آنان که به آن گوش فرا دهند، زیرا زمان وقوع این رویدادها چندان دور نیست.

سلام یوحنا بر هفت کلیسا

از طرف یوحنا،

به هفت کلیسا در ایالت آسیا.

فیض و آرامش بر شما باد، از جانب پروردگاری که هست و بود و خواهد آمد، و از جانب روح هفتگانه خدا که در پیشگاه تخت الهی است،^۳ و از جانب عیسی مسیح که تمام حقیقت را بطور کامل بر ما آشکار می‌فرماید. مسیح نخستین کسی است که پس از مرگ زنده شد و هرگز نخواهد مرد، و برتر از تمام پادشاهان این جهان است. سپاس و ستایش بر او که ما را محبت می‌نماید و با خون خود ما را شست و از گناهانمان طاهر ساخت؛^۴ او ما را در ملکوت و سلطنت خود، به مقام کاهن منصوب کرده تا خدا یعنی پدر او را خدمت نماییم. او را تا ابد قدرت و جلال باد! آمین.

^۵ بنگرید! او سوار بر ابرها می‌آید. هر چشمی او را خواهد دید؛ حتی آنانی که به پهلوی او نیزه زدند، او را خواهند دید؛ و تمام قوم‌های جهان از شدت وحشت و

اندوه خواهند گریست. بلی، آمین! بگذار چنین باشد.^۸ خدا می فرماید: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم.» این را خداوندی می فرماید که صاحب تمام قدرتهاست، و هست و بود و باز خواهد آمد.

مسیح بر یوحنا آشکار می شود

^۹من، یوحنا، که این نامه را برای شما می نویسم، مانند شما در راه خداوند رنج می کشم. اما او به ما صبر و تحمل عطا فرموده و ما را در ملکوت خود سهیم نموده است.

من بعثت اعلام پیغام انجیل و بشارت در باره مسیح، به جزیره پطموس تبعید شدم.^{۱۰} روز خداوند بود و من در حال عبادت بودم که روح خدا مرا فرو گرفت. ناگهان از پشت سر خود، صدایی بلند همچون صدای شیپور شنیدم،^{۱۱} که می گفت: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم. هر چه می بینی، در نامه ای بنویس و آن را برای هفت کلیسا بفرست، یعنی برای کلیساهای آفسُس، ازمیر، پرغامه، طیاتیرا، سارد، فیلادلفیه و لائودیکیه.»

^{۱۲}هنگامی که برگشتم تا کسی را که با من سخن می گفت ببینم، در پشت سر خود هفت شمعدان طلا دیدم.^{۱۳} در میان شمعدانها، مردی دیدم شبیه «پسر انسان» که ردایی بلند بر تن داشت و کمربندی طلایی دور سینه اش بود.^{۱۴} سر و موی او سفید بود چون برف و پشم، و چشمانش تیز و نافذ بود همچون شعله های آتش.^{۱۵} پایهای او می درخشید، مانند مسی که در آتش صیقل داده باشند. صدای او مثل آبشار طنین افکن بود.^{۱۶} در دست راست او، هفت ستاره بود، و شمشیر دو دم تیزی هم در دهانش قرار داشت. صورت او همچون خورشید نیمروز می درخشید.

^{۱۷}و^{۱۸}وقتی چشمم به او افتاد، مانند مرده جلو پای او افتادم. اما او دست راست خود را بر من گذاشت و فرمود: «ترس! من ابتدا و انتها هستم! من زنده بودم و مُردم، و حال تا به ابد زنده ام، و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را در دست دارم.^{۱۹} آنچه را دیدی و آنچه را که نشان خواهم داد، همه را بنویس.^{۲۰} معنی هفت ستاره ای که در دست راست من دیدی و همچنین هفت شمعدان طلا اینست:

هفت ستاره، رهبران هفت کلیسا هستند، و هفت شمعدان، خود هفت کلیسا می‌باشند.»

پیام مسیح به کلیسای بی‌محبت

۲ «این پیغام را برای رهبر کلیسای آفسس بنویس و به او چنین بگو: «آنکه در میان کلیساها قدم می‌زند و رهبران کلیساها را در دست راست خود نگاه می‌دارد، این پیغام را برای تو دارد: از اعمال نیک و زحمات و صبر تو آگاهم. می‌دانم که از هیچ گناهی در میان اعضای خود چشم‌پوشی نمی‌کنی و ادعای کسانی را که می‌گویند فرستاده خدایند، به دقت سنجیده‌ای و پی برده‌ای که دروغ می‌گویند. تو بخاطر من رنج و زحمت کشیده‌ای و مقاومت کرده‌ای. ^۴ «با اینحال، ایرادی در تو می‌بینم: تو مرا مثل اول دوست نداری! ^۵ پس به یاد آور از کجا سقوط کرده‌ای؛ و توبه کن و به جایی که اول بودی، باز گرد. و گرنه خواهم آمد و شمعدان تو را از میان کلیساها بر خواهم داشت. ^۶ «اما نکته خوبی در تو هست: تو نیز مانند من از رفتار "تقولاوی‌ها" متنفر هستی. ^۷ «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: به کسی که پیروز شود، اجازه خواهم داد از میوه درخت حیات که در باغ خداست بخورد.»

پیام مسیح به کلیسای زحمت دیده

^۸ «این پیغام را برای رهبر کلیسای از میر بنویس و به او چنین بگو: «این پیغام کسی است که اول و آخر است و مرد و پس از آن زنده شد: ^۹ می‌دانم که در راه من تا چه حد متحمل رنج و زحمت شده‌ای. همچنین می‌دانم که چقدر تنگدست و فقیری؛ اما در عوض از ثروت آسمانی برخورداری. از کفرهایی که مخالفانت می‌گویند نیز باخبرم. ایشان می‌گویند که یهودی و فرزندان خدا هستند؛ اما نیستند، زیرا پیروان شیطان می‌باشند. ^{۱۰} از زحمات و مشکلاتی که در پیش داری، نترس! بزودی شیطان بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را

ببازماید. شما به مدت ده روز آزار و زحمت خواهید دید، اما تا پای مرگ وفادار بمانید تا تاج زندگی جاوید را بر سر شما بگذارم.
«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید:
هر که پیروز شود، از مرگ دوم آسیبی نخواهد دید.»

پیام مسیح به کلیسای که نسبت به تعالیم غلط واکنش سخت نشان نمی‌دهد

«این پیغام را برای رهبر کلیسای پرغامه بنویس:
«این پیغام کسی است که می‌داند شمشیر دو دم تیز خود را چگونه به کار برد:
می‌دانم که در شهری بسر می‌بری که مقرر حکومت شیطان است و مردم شیطان را می‌پرستند. با اینحال، به من وفادار مانده‌ای و مرا انکار نکرده‌ای؛ حتی زمانی که آنتیپاس، شاهد وفادار من، به دست هواداران شیطان شهید شد، تو نسبت به من امین ماندی.»

«با وجود این، ایرادی در تو می‌بینم. تو زیر بار تعالیم غلط کسانی می‌روی که مانند «بلعام» هستند که به «بالاق» یاد داد چگونه قوم اسرائیل را به گناه بکشاند. طبق راهنمایی‌های بلعام، قوم اسرائیل را به زناکاری و خوردن خوراکی‌هایی که به بتها تقدیم شده بود، تشویق کردند.^{۱۵} بلی، در میان شما، از این قبیل مریدان بلعام زیادند!^{۱۶} پس توبه کن و راه و روش خود را تغییر بده؛ وگرنه ناگهان خواهم آمد و با شمشیر دهانم با آنان خواهم جنگید.»

«هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید:
هر که پیروز شود، از «من»، آن نان آسمانی خواهد خورد؛ و من به او سنگ سفیدی خواهم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده است، نامی که هیچکس از آن باخبر نیست، غیر از کسی که آن را دریافت می‌کند.»

پیام مسیح به کلیسای که نسبت به گناه واکنش نشان نمی‌دهد

«این پیغام را برای رهبر کلیسای طیاتیرا بنویس:
^{۱۸}»

«این پیغام فرزند خداست که چشمانش همچون شعله‌های آتش تیز و نافذ است و پایهایش مانند مس صیقلی می‌درخشد: ^{۱۹} من از اعمال نیکت آگاهم. می‌دانم که فقرا را دستگیری می‌کنی. همچنین از محبت و ایمان و صبر تو مطلع می‌باشم و می‌دانم که در تمام این امور بیش از پیش ترقی می‌نمایی. ^{۲۰} با اینحال، ابرادی بزرگ در تو می‌بینم: تو، به آن زن، ایزابل که ادعا می‌کند نبیه است، اجازه می‌دهی تا تعالیم غلط بدهد و باعث شود که خدمتگزاران من از راه راست منحرف شوند و به زناکاری کشیده شده، خوراکهایی را بخورند که برای بتها قربانی شده‌اند. ^{۲۱} من به او فرصت دادم تا توبه کرده، راهش را تغییر دهد؛ اما نخواست. ^{۲۲} پس اکنون به آنچه می‌گویم خوب توجه کن: من او را با تمام مریدان فاسدش، بر بستر بیماری خواهم انداخت و به مصیبتی سخت دچار خواهم ساخت، مگر اینکه بسوی من باز گردند و از گناهانی که با او کرده‌اند، دست بکشند؛ ^{۲۳} فرزندانش را نیز از بین خواهم برد. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که من اعماق قلب انسانها را جستجو می‌کنم و از افکار همه آگاهم. من به هر کس مطابق اعمالش پاداش و جزا خواهم داد.

^{۲۴} «و اما از بقیه شما که در طباتیرا هستید و به دنبال این تعالیم غلط نرفته‌اید، انتظار و درخواست دیگری ندارم. منظورم از تعالیم غلط، همان تعالیمی است که اسمش را «حقایق عمیق» گذاشته‌اند، که در واقع، چیزی نیست جز عمقهای شیطان! پس من انتظار دیگری از شما ندارم؛ فقط آنچه دارید محکم نگاه دارید تا باز گردم. ^{۲۵} «هر که بر این مشکلات پیروز شود و تا زمان بازگشت من، به خواست و اراده من عمل کند، به او قدرت خواهم بخشید تا بر تمام قومها حکمرانی کند، ^{۲۶} و با عصای آهنین بر آنان حکومت نماید، همانگونه که پدرم نیز چنین قدرتی به من داد تا بر آنان سلطنت کنم. روزی همه ایشان مانند کوزه گلی خرد خواهند شد. ^{۲۷} همچنین من ستاره صبح را به او خواهم بخشید. ^{۲۸} «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.» ^{۲۹}

پیام مسیح به کلیسای بی‌روح

«این پیغام را برای رهبر کلیسای سارد بنویس:

«این پیغام از سوی کسی است که روح هفتگانه خدا و هفت ستاره را دارد: «می‌دانم که ظاهراً کلیسایی فعال و زنده هستی، اما در حقیقت مرده‌ای. ^۲ پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف نابودی است؛ زیرا رفتار در نظر خدا پر از عیب و نقص است. ^۳ بسوی آن پیغامی که ابتدا شنیدی و ایمان آوردی، باز گرد و به آن پای بند باش؛ نزد من باز گرد، و گرنه مانند دزد خواهی آمد و تو غافلگیر خواهی شد. ^۴ با این همه، در سارد کسانی هستند که لباس خود را با لکه‌های این دنیا آلوده نکرده‌اند؛ ایشان شایستگی خواهند داشت که در لباس سفید در کنار من گام بردارند. ^۵ هر که پیروز شود، لباس سفید بر تن خواهد نمود. من نیز نام او را از دفتر حیات پاک نخواهم کرد، بلکه در حضور پدرم خدا و فرشتگانش اعلام خواهم نمود که او از آن من است. ^۶ «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.»

پیام مسیح به کلیسای نمونه

^۷ «این پیغام را برای رهبر کلیسای فیلاذلفیه بنویس:

«این پیغام از سوی کسی است که پاک و صادق است و کلید داود را دارد. دری را که او بگشاید، کسی نمی‌تواند ببندد؛ و دری را که او ببندد، کسی نمی‌تواند بگشاید.»

^۸ «تو را خوب می‌شناسم؛ می‌دانم که چندان نیرومند نیستی، اما تلاش خود را کرده‌ای تا از احکام من اطاعت نمایی؛ نام مرا نیز انکار نکرده‌ای. پس من نیز دری به روی تو گشوده‌ام که کسی نمی‌تواند ببندد.»

^۹ «به همین جهت، آنانی را که در باطن از هدفهای شیطانی پشتیبانی می‌کنند اما به ظاهر ادعای پیروی مرا می‌نمایند، مجبور خواهم ساخت تا آمده، به پایهای تو بیفتند و بدانند که تو محبوب من هستی؛ زیرا ایشان دروغ می‌گویند و هیچ تعلقی به من ندارند.»

^{۱۰} «تو از من اطاعت کردی، گر چه این امر به قیمت اذیت و آزارت تمام شد، اما تو در تمام مشکلاتت، صبر و تحمل نشان دادی. از اینرو، من نیز تو را از دوره آزمایش سخت حفظ خواهم نمود، تا از بلایی که بر سر تمام مردم دنیا خواهد

آمد، در امان باشی.^{۱۱} من بزودی خواهم آمد. پس همان نیروی اندکی را که داری، حفظ کن تا کسی نتواند تاج و پاداش عظیم تو را بگیرد و ببرد.^{۱۲} «هر که پیروز شود، او را در خانه خدای خود ستونی محکم خواهم ساخت تا همواره در حضور خدا باشد و دیگر هرگز بیرون نرود. نام خدای خود را نیز بر او خواهم نهاد تا متعلق به شهر خدایم، اورشلیم جدید گردد که از آسمان از جانب خدایم می‌آید. همچنین نام جدید خود را بر او خواهم نهاد.^{۱۳} «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.»

پیام مسیح به کلیسای خودپسند

^{۱۴} «این پیغام را برای رهبر کلیسای لائودیکیه بنویس: «این پیغام کسی است که همواره حقیقت را با امانت و راستی تمام آشکار می‌سازد، و منشأ تمام خلقت خداست.^{۱۵} «من تو را خوب می‌شناسم؛ می‌دانم که نه سرد هستی و نه گرم. کاش یکی از این دو بودی! اما چون نه سرد هستی و نه گرم، تو را از دهان خود قی کرده، بیرون خواهم ریخت.^{۱۶} «تو گمان می‌کنی که ثروتمند هستی و هر چه می‌خواهی، بدون کم و کاست در اختیار داری. اما غافل از اینکه بدبخت و بیچاره و بینوا و کور و عریان هستی.^{۱۷} «بنابراین، به تو نصیحت می‌کنم که از من طلای ناب را بخری، طلائی که با آتش تصفیه شده است، تا ثروت واقعی را بدست آوری. از من لباس سفید و پاک را بخر و بیوش تا برهنه و شرمسار نباشی. از من دارو بخر و به چشمانت بمال تا بینا شوی.^{۱۸} «من آنانی را که دوست می‌دارم، تأدیپ و تنبیه می‌کنم. تو را نیز تنبیه می‌کنم تا از لاقیدی دست کشیده، برای خدا غیور شوی.^{۱۹} «اکنون در مقابل در ایستاده، در را می‌کوبم. هر که صدای مرا بشنود و در را بگشاید، داخل شده، با او دوستی دائمی برقرار خواهم کرد، و او نیز با من.^{۲۰} من به هر که پیروز شود، اجازه خواهم داد که بر تخت سلطنتی‌ام، در کنار من بنشیند، همانطور که من نیز پیروز شدم و در کنار پدرم بر تخت او نشستم.»

^{۲۲} هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.»

رؤیای آسمان

۴ سپس، همانطور که نگاه می‌کردم، دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آنگاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم، بگوش رسید؛ آن آوا که همچون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: «بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم.»

^{۲۳} ناگهان روح خدا مرا فرو گرفت و من خود را در آسمان دیدم. وه که چه با شکوه بود! تختی دیدم؛ کسی بر آن نشسته بود که همچون سنگهای قیمتی یشم و عقیق می‌درخشید. گرداگرد تخت او را رنگین کمانی تابان چون زمرد، فرا گرفته بود. دور آن تخت، بیست و چهار تخت کوچکتر قرار داشت؛ بر آنها بیست و چهار رهبر روحانی نشسته بودند که همه لباسی سفید بر تن و تاجی از طلا بر سر داشتند. از آن تخت بزرگ، رعد و برق برمی‌خاست و غرش رعد طنین‌افکن بود. در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ همان روح هفتگانه خدا هستند. در برابر تخت، دریایی از بلور درخشان به چشم می‌خورد. چهار موجود زنده نیز در چهار گوشه تخت ایستاده بودند که در جلو و پشت سر خود، چشم داشتند. ^۷ نخستین موجود زنده، به شکل شیر بود؛ دومی شبیه گاو، سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقابی در حال پرواز بود. ^۸ هر یک از این موجودات زنده، شش بال داشت، و میان بالهایش پیراز چشم بود. ایشان شبانه روز، بدون وقفه نام خدا را ذکر نموده، می‌گفتند:

«قدوس، قدوس، قدوس»

است خداوند خدای قادر مطلق

که بود و هست و می‌آید!»

^۹ هنگامی که این موجودات زنده به آنکس که بر تخت نشسته بود و تا ابد زنده است، جلال و حرمت و سپاس فرستادند، ^{۱۰} آن بیست و چهار رهبر نزد او

سجده نمودند و او را که تا ابد زنده است، پرستش کردند، و تاجهای خود
را پیش تخت او انداخته،^{۱۱} این سرود را خواندند:
«خداوندا، جلال و حرمت و قدرت،

برازنده توست؛

زیرا تو آفریننده تمام موجودات هستی

و همه چیز به اراده تو بوجود آمد.»

طومار وقایع آینده

۵ پس از آن، در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته بود، طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مهر، آن را مهر و موم کرده بودند. آنگاه فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می پرسید: «چه کسی لیاقت دارد که این مهرها را بگشاید و طومار را بخواند؟» اما کسی در آسمان و زمین و در میان مردگان پیدا نشد که قادر باشد طومار را باز کند و بخواند.

من از روی ناامیدی، بشدت می گریستم، زیرا هیچکس پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن طومار را داشته باشد.

اما یکی از آن بیست و چهار رهبر به من گفت: «گریه نکن. بین، شیر قبیله یهودا که از نسل داود است، پیروز شده است! او لیاقت دارد طومار و هفت مهر آن را بگشاید.»

نگاه کردم؛ اما به جای شیر، یک «برّه» دیدم که در مقابل تخت و موجودات زنده، در میان بیست و چهار رهبر ایستاده است. بر روی بدن او، زخمهایی به چشم می خورد که زمانی باعث مرگش شده بود. او هفت شاخ و هفت چشم داشت که همان روح هفتگانه خداست که به تمام نقاط جهان فرستاده می شود. آنگاه برّه نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت نشسته بود، گرفت. وقتی طومار را گرفت، آن بیست و چهار رهبر در برابر او سجده کردند. هر یک از آنان یک چنگ و کاسه های طلایی پر از بخور داشتند که دعاهای ایمانداران است. ایشان برای او سرود جدیدی می خواندند و می گفتند:

«تو لیاقت داری که طومار را بگیری
و مهرش را باز کرده، آن را بخوانی،
زیرا جانت را قربانی کردی
و مردم را از هر نژاد و زبان و قوم و قبیله
برای خدا خریدی،

^{۱۰} و ایشان را برای خدای ما کاهن ساختی
و به سلطنت رساندی؛

از اینرو بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

^{۱۱} سپس در رؤیا، میلیونها فرشته را دیدم که گرداگرد تخت و موجودات زنده و رهبران روحانی جمع شده،^{۱۲} با صدای بلند این سرود را می خوانند:
«برّه خدا

که جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد،

لیاقت دارد که صاحب قدرت و دولت،

حکمت و قوت، حرمت و جلال و برکت باشد!»

^{۱۳} آنگاه صدای تمام موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریاها را شنیدم که می سرودند و می گفتند:

«ستایش و حرمت، جلال و قوت

تا ابد از آن برّه

و آنکه بر تخت نشسته است باد!»

^{۱۴} و آن چهار موجود زنده گفتند: «آمین!» و آن بیست و چهار رهبر سجده کرده، او را پرستیدند.

بره مهرها را باز می کند

۶ همچنانکه محو تماشا بودم، «بره» نخستین مهر را گشود. ناگاه یکی از آن چهار موجود زنده، با صدایی همچون غرش رعد گفت: «بیا!»

آنگاه کردم و اسبی سفید دیدم. سوار بر اسب، کسی را دیدم که کمانی در دست و تاجی بر سر داشت. او اسب را به جلو می راند تا در نبردهای بسیار، پیروز شود و فاتح جنگ باشد.

سپس «بره» مهر دوم را باز کرد. آنگاه شنیدم که موجود زنده دوم گفت: «بیا!» این بار، اسبی سرخ پدیدار شد. به سوار آن شمشیری داده شده بود تا قادر باشد صلح و سلامتی را از زمین بردارد و بجای آن هرج و مرج ایجاد کند. در نتیجه، جنگ و خونریزی در همه جا آغاز شد.

چون «بره» مهر سوم را گشود، شنیدم که موجود زنده سوم گفت: «بیا!» آنگاه اسب سیاهی را دیدم که سوارش ترازویی در دست داشت. سپس از میان چهار موجود زنده، صدایی به گوش رسید که می گفت: «یک قرص نان گندم، یا یک کیلو آرد جو، به قیمت مزد روزانه یک کارگر باشد. اما به روغن زیتون و شراب آسیبی نرسان!»

چون «بره» مهر چهارم را گشود، صدای موجود زنده چهارم را شنیدم که گفت: «بیا!» ناگاه اسب رنگ پریده ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به دنبال او، اسب دیگری می آمد که نام سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دو، اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را بوسیله جنگ، قحطی، بیماری و جانواران وحشی نابود کنند.

وقتی مهر پنجم را باز کرد، قربانگاهی ظاهر شد. زیر قربانگاه، روحهای کسانی را دیدم که برای موعظه کلام خدا و شهادت راستین خود شهید شده بودند. ایشان با صدایی بلند به خداوند می گفتند: «ای خداوند پاک و حق، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی کنی و انتقام خون ما را از آنان نمی گیری؟» سپس به هر یک از ایشان، ردایی سفید دادند و گفتند که کمی دیگر نیز استراحت کنند تا همقطارانیشان که باید مانند ایشان بنخاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردند، به جمع آنان پیوندند.

^{۱۲} آنگاه «بره» مهر ششم را گشود. ناگهان زلزله شدیدی رخ داد و خورشید مانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون درآمد. ^{۱۳} سپس دیدم که ستارگان آسمان بر زمین می‌ریزند، درست مانند انجیرهای نارس که در اثر باد شدید، از درخت کنده شده، بر زمین می‌افتند. ^{۱۴} آسمان نیز مانند یک طومار به هم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوه‌ها و جزیره‌ها تکان خورده، از جای خود منتقل شدند. ^{۱۵} پادشاهان زمین و رهبران جهان، فرمانداران و ثروتمندان، کوچک و بزرگ، برده و آزاد، همه خود را در غارها و زیر تخته سنگهای کوه‌ها پنهان کردند. ^{۱۶} ایشان به کوه‌ها و صخره‌ها التماس کرده، می‌گفتند: «ای کوه‌ها و ای صخره‌ها، بر ما بیفتید و ما را از روی آنکه بر تخت نشسته و از خشم بره پنهان کنید. ^{۱۷} زیرا روز عظیم خشم آنان فرا رسیده است. پس کیست که تاب مقاومت داشته باشد؟»

مهر شدن بندگان خدا

▼ آنگاه چهار فرشته دیدم که در چهار گوشه زمین ایستاده‌اند و نمی‌گذارند بادهای چهارگانه بر زمین بوزند، تا دیگر برگی بر درختان به حرکت در نیاید و دریا صاف و بی‌حرکت بماند. ^۱ سپس، فرشته دیگری را دیدم که از مشرق می‌آمد و مهر بزرگ خدای زنده را به همراه می‌آورد. او به آن چهار فرشته‌ای که قدرت داشتند به زمین و دریا صدمه بزنند، گفت: ^۲ «دست نگه دارید! به دریا و زمین و درختان آسیبی نرسانید، تا مهر خدا را به پیشانی بندگان او بزنم.» ^۳ و ^۴ و ^۵ و ^۶ و ^۷ و ^۸ تعداد کسانی که از تمام قبیله‌های بنی‌اسرائیل مهر شدند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر بود، از هر قبیله دوازده هزار. اسامی قبیله‌ها عبارت بودند از:

یهودا، رئوبین،

جاد، اشیر،

نفتالیم، منسی،

شمعون، لاوی،

یساکار، زبولون،
یوسف و بنیامین.

گروه بزرگ نجات یافتگان

^۹ پس از آن، دیدم که گروه بزرگی از تمام قومها، قبیلهها، نژادها و زبانها، در پیشگاه تخت و در برابر «برّه» ایستاده‌اند. تعداد ایشان چنان زیاد بود که امکان شمارش وجود نداشت. ایشان لباسی سفید بر تن داشتند و در دستشان شاخه‌های نخل دیده می‌شد. ^{۱۰} آنان همگی با صدای بلند می‌گفتند: «نجات ما از جانب خدای ما که بر تخت نشسته، و از جانب برّه است.»

^{۱۱} در این هنگام، تمام فرشتگان گرداگرد تخت و رهبران و چهار موجود زنده ایستادند. سپس، آنان در مقابل تخت سجده کرده، خدا را پرستش نمودند، ^{۱۲} و گفتند: «آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین!»

^{۱۳} آنگاه یکی از آن بیست و چهار رهبر به من رو کرد و پرسید: «آیا می‌دانی این سفیدپوشان چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟» ^{۱۴} جواب دادم: «ای سرور، شما می‌دانید!» به من گفت: «اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت بیرون آمده‌اند. ایشان لباس‌های خود را با خون «برّه» شسته و سفید کرده‌اند. ^{۱۵} به همین جهت، اکنون در حضور تخت خدا هستند و او را شبانه روز در عبادتگاه او خدمت می‌کنند. او که بر تخت نشسته است، ایشان را در حضور خود پناه می‌دهد. ^{۱۶} آنان از این پس، از گرسنگی و تشنگی و گرمای سوزان نیمروز در امان خواهند بود، ^{۱۷} زیرا «برّه» که پیش تخت ایستاده است، ایشان را خوراک داده، شبان آنان خواهد بود و ایشان را به چشمه‌های آب حیات هدایت خواهد کرد؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود.»

مُهر هفتم: سکوت مطلق

۸ هنگامی که «برّه» مهر هفتم را گشود، در آسمان نزدیک به نیم ساعت سکوت مطلق برقرار شد. سپس دیدم که هفت فرشته در حضور خدا ایستاده‌اند. به ایشان هفت شیپور داده شد. ^۳ پس از آن، فرشته دیگری آمد و در کنار قربانگاه ایستاد. در دست او آتشدانی برای سوزاندن بخور بود. پس به او مقدار زیادی بخور دادند تا با دعاهای مؤمنین بیامیزد و بر روی قربانگاه زرین که پیش تخت خدا قرار دارد، تقدیم کند. ^۴ آنگاه بوی معطر بخور، آمیخته به دعاهای مؤمنین، از دست فرشته به پیشگاه خدا بالا رفت. ^۵ سپس آن فرشته، آتشدان را از آتش قربانگاه پر کرد و بسوی زمین انداخت. ناگاه، رعد و برق و زلزله ایجاد شد.

چهار شیپور اول

^۶ آنگاه، هفت فرشته‌ای که هفت شیپور داشتند، آماده شدند تا شیپورها را به صدا درآورند. ^۷ فرشته اول شیپور را به صدا درآورد. ناگهان، بر روی زمین تگرگ و آتش و خون بارید، بطوری که یک سوم زمین آتش گرفت و یک سوم درختان با تمام سبزه‌ها سوخت. ^۸ فرشته دوم شیپور را نواخت. ناگاه چیزی مثل کوهی بزرگ و آتشین به دریا افتاد، بطوریکه یک سوم تمام کشتی‌ها غرق شدند و یک سوم دریا مانند خون، سرخ شد، و یک سوم تمام ماهیها مردند. ^۹ وقتی فرشته سوم شیپور را به صدا درآورد، ستاره‌ای شعله‌ور از آسمان بر روی یک سوم رودخانه‌ها و چشمه‌ها افتاد. ^{۱۰} نام آن ستاره «تلخ» بود؛ و هنگامی که وارد یک سوم تمام آبهای زمین شد، آبها تلخ گردید و بسیاری بعلت تلخی آن جان سپردند.

^{۱۲}سپس فرشته چهارم شیپور را نواخت. همان لحظه ضربه‌ای به یک سوم خورشید و ماه و ستارگان وارد آمد، بطوریکه یک سوم آنها تاریک شد. به این ترتیب، یک سوم روز و یک سوم شب در تاریکی فرو رفت. ^{۱۳}همچنانکه غرق تماشا بودم، عقابی دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و به آواز بلند می‌گوید: «وای، وای، وای بحال اهالی زمین، زیرا اکنون آن سه فرشته دیگر نیز شیپور خود را به صدا درخواهند آورد.»

شیپور پنجم

۹ هنگامی که فرشته پنجم شیپورش را به صدا درآورد، دیدم که «ستاره‌ای» از آسمان بر زمین افتاد. به این ستاره، کلید چاهی را دادند که انتها نداشت. ^۲وقتی با آن کلید، چاه را باز کرد، دودی مانند دود کوره‌ای بزرگ برخاست، بطوریکه آفتاب و هوا از دود چاه تیره و تار شد. ^۳سپس از میان دود، ملخهایی بیرون آمده، روی زمین را پوشاندند؛ و به آنها قوت داده شد تا مانند عقربها نیش بزنند. ^۴اما به آنها گفته شد که با علف و گیاه و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به کسانی آسیب برسانند که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ^۵به آنها اجازه داده شد که مردم را برای مدت پنج ماه آزار و شکنجه دهند تا ایشان مانند کسی که عقرب گزیده باشد، درد بکشند؛ اما به ملخها اجازه کشتن مردم داده نشد. ^۶در آن زمان، مردم آرزوی مرگ خواهند کرد، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت.

^۷ملخها شبیه اسبانی بودند که برای جنگ آراسته شده‌اند. بر روی سرشان چیزی شبیه تاجهای زرین قرار داشت و صورتشان همچون صورت انسان بود. ^۸آنها مویی بلند مانند موی زنان، و دندانهایی مانند دندانهای شیران داشتند. ^۹زره‌هایی که پوشیده بودند، مانند زره آهنین جنگ بود. صدای بالهایشان نیز مثل صدای هجوم لشکری بود که با ارابه‌های جنگی به میدان رزم حمله می‌برد. ^{۱۰}آنها دمه‌ای نیشداری مانند دم عقرب داشتند که با آنها می‌توانستند مردم را تا پنج ماه

آزار دهند.^{۱۱} پادشاه آنها، همان فرشته چاه بی‌انتهاست، که به زبان عبری او را «آبدون» و به یونانی «اپولیون» می‌نامند، و معنی آن، «نابود کننده» می‌باشد.^{۱۲} یک وای یعنی یک بلا گذشت. اما هنوز دو بلا دیگر در راه است.

شیپور ششم

^{۱۳} وقتی فرشته ششم شیپور را نواخت، از چهار گوشه قربانگاه زرین که در حضور خدا قرار داشت، صدایی شنیدم،^{۱۴} که به فرشته ششم گفت: «آن چهار فرشته شیطان را که در رود بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد ساز!»^{۱۵} آنگاه آن چهار فرشته که برای چنین روز و ساعتی آماده شده بودند، آزاد شدند تا یک سوم مردم را بکشند.^{۱۶} شنیدم که آنها دویست میلیون جنگجوی سواره در اختیار داشتند.

^{۱۷} و^{۱۸} اسبان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم. سواران آنان، زره جنگی به تن داشتند که بعضی به رنگ سرخ آتشین، بعضی آبی آسمانی و بقیه به رنگ زرد بود. سر اسبان ایشان، بیشتر به سر شیران شباهت داشت و از دهانشان دود و آتش و گوگرد بیرون می‌آمد که یک سوم مردم را از بین برد.^{۱۹} قدرت مرگبار آنها، نه تنها در دهانشان بلکه در دمشان نیز بود، زیرا دمشان شبیه سر مارهایی بود که نیش می‌زنند و زخمهایی کشنده ایجاد می‌کنند.

^{۲۰} کسانی که از این بلایا جان سالم بدر بردند، باز حاضر نشدند خدا را بپرستند. ایشان حاضر نبودند از پرستش شیطان و بتهای طلا و نقره و مس و سنگ و چوب دست بکشند، بتهایی که نه می‌بینند، نه می‌شنوند و نه حرکت می‌کنند.^{۲۱} اینان نمی‌خواستند از آدم کشی، جادوگری، زنا و دزدی دست بکشند و بسوی خدا باز گردند.

طومار کوچک در دست فرشته

۱۰ سپس فرشته نیرومند دیگری را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. گرداگرد او را ابر فرا گرفته بود و بر فراز سرش رنگین کمانی قرار داشت. صورتش

نیز همچون خورشید می‌درخشید و پایهایش مانند ستونهای آتش بود. ^۲ در دست او طومار کوچک بازی قرار داشت. او پای راستش را بر دریا و پای چپش را بر زمین گذاشت، ^۳ و صدایی بلند چون غرش شیر برآورد. در جواب او هفت رعد سخن گفتند.

^۴ آماده می‌شدم تا گفته رعدها را بنویسم که ناگاه صدایی از آسمان به من گفت: «دست نگه دار! سخن رعدها نباید آشکار شود. آنها را نویس!»

^۵ آنگاه فرشته‌ای که بر دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را بسوی آسمان بلند کرد، ^۶ و به کسی که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا را با تمام موجودات آنها آفرید، قسم خورد که دیگر تأخیری پیش نخواهد آمد، ^۷ بلکه وقتی فرشته هفتم شیپور را بنوازد، نقشه خدا عملی خواهد شد، همانگونه که خدا به انبیای خود وعده داده بود.

^۸ بار دیگر صدایی از آسمان به من گفت: «برو و طومار باز را از آن فرشته که بر دریا و خشکی ایستاده است، بگیر!»

^۹ پس به او نزدیک شدم و از او خواستم طومار را به من بدهد. گفت: «بگیر و بخور! وقتی آن را در دهانت گذاشتی، مانند عسل شیرین خواهد بود، اما وقتی خوردی معدهات تلخ خواهد شد.» ^{۱۰} پس طومار را گرفتم و خوردم. درست همانگونه که گفته بود، در دهانم شیرین بود، اما وقتی خوردم، معده‌ام تلخ شد.

^{۱۱} آنگاه به من گفت: «تو باید باز هم درباره قومها، نژادها، زبانها و پادشاهان بسیار، پیشگویی نمایی.»

دو شاهد خدا

۱۱ به من یک چوب اندازه‌گیری دادند و گفتند: «برو و قسمت داخلی عبادتگاه و همچنین قربانگاهی را که در آنست اندازه بگیر، و بعد کسانی را که در آن عبادتگاه پرستش می‌کنند، بشمار. اما محوطه بیرونی را اندازه نگیر زیرا به سایر قومها واگذار شده است؛ ایشان به مدت چهل و دو ماه «شهر مقدس» را

پایمال خواهند کرد.^۳ اما من دو شاهد خود را خواهم فرستاد و به آنان قدرت خواهم داد تا پلاس پوشیده، برای مدت هزار و دویست و شصت روز پیغام مرا به گوش مردم برسانند.»

این دو شاهد همان دو درخت زیتون و دو چراغدان هستند که در حضور خدای تمام زمین می‌ایستند.^۴ هر که بخواهد به ایشان اذیت و آزاری برساند، با آتشی که از دهانشان بیرون می‌آید، نابود خواهد شد.^۵ ایشان، در این سه سال و نیم که پیغام خدا را به مردم اعلام می‌کنند، قدرت خواهند داشت هرگاه که بخواهند، مانع بارش باران گردند، چشمه‌های آب را به خون تبدیل کنند و جهان را به بلایای گوناگون دچار سازند.

وقتی آن دو نفر دوره سه سال و نیمه شهادت خود را به پایان برسانند، آن جانور عجیب که از چاه بی‌انتها بیرون می‌آید، به ایشان اعلان جنگ خواهد داد و ایشان را شکست داده، خواهد کشت.^۶ اجساد آنان نیز سه روز و نیم در خیابانهای «شهر بزرگ» به نمایش گذاشته خواهد شد. این شهر از نظر ظلم و فساد شبیه سدوم و مصر است و جایی است که خداوند ایشان نیز بر روی صلیب کشته شد. در این مدت، به کسی اجازه داده نمی‌شود جنازه ایشان را دفن کند، و مردم از قومهای مختلف آنها را تماشا خواهند کرد.^۷ در سراسر دنیا، همه برای مرگ این دو سخنگوی خدا که اینقدر مردم را به تنگ آورده بودند، به جشن و پایکوبی خواهند پرداخت و برای یکدیگر هدیه خواهند فرستاد.

اما پس از سه روز و نیم، روح حیات‌بخش از جانب خدا وارد جسم آن دو خواهد شد و ایشان بر پایهای خود خواهند ایستاد. با دیدن این صحنه، همه دچار وحشتی هولناک خواهند شد،^۸ و صدایی از آسمان خواهند شنید که به آن دو می‌گوید: «به اینجا بالا بیایید!» آنگاه ایشان در برابر چشمان حیرت‌زده دشمنان، با ابرها به آسمان بالا خواهند رفت.

در همان لحظه، زلزله شدیدی رخ خواهد داد که یک دهم شهر را با خاک یکسان خواهد کرد و هفت هزار نفر کشته خواهند شد. آنگاه کسانی که زنده مانده‌اند، از ترس، خدای آسمان را پرستش خواهند کرد.

دو بلا گذشت. بلای سوم بزودی از راه خواهد رسید.^۹

شیپور هفتم

^{۱۵} درست در همین هنگام که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد، از آسمان صداهای بلندی به گوش رسید که می‌گفت: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و او تا ابد سلطان است.»

^{۱۶} آنگاه بیست و چهار رهبر روحانی که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته بودند، روی بر زمین نهاده، او را سجده کردند، ^{۱۷} و گفتند: «ای خداوند، خدای توانا و بی‌همتا

که هستی و بودی،

تو را سپاس می‌گوییم

که قدرت عظیم خود را

به دست گرفته و سلطنت را شروع کرده‌ای.

^{۱۸} قومها بر تو خشمناک بودند،

اما اکنون تویی

که باید بر آنان خشمناک شوی.

اینک وقت آن است

که مردگان را داوری نمایی

و به خدمتگزارانت

یعنی پیامبران، ایمانداران

و کسانی که به نام تو احترام می‌گذارند،

از کوچک و بزرگ پاداش دهی.

اینک وقت آن است

که همه کسانی را

که دنیا را به نابودی کشانده‌اند،

نابود سازی.»

^{۱۹} آنگاه خانه خدا در آسمان گشوده شد و صندوقی که عهدنامه خدا در آن بود، ظاهر گشت. سپس رعد و برق شد و آسمان غرید و تگرگ و زلزله پدید آمد.

رؤیای زن و اژدها

۱۲ پس از آن، منظره عجیبی در آسمان دیده شد که از رویداد مهمی خبر می‌داد: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لباس به تن کرده بود و در زیر پاهایش ماه قرار داشت و بر سرش تاجی با دوازده ستاره بود. زن، آبستن بود و از درد زایمان می‌نالید و برای زاییدن دقیقه شماری می‌کرد.

ناگهان، اژدهای سرخی ظاهر شد که هفت سر، هفت تاج و ده شاخ داشت. او با دُمش یک سوم ستارگان را بدنبال خود کشید و بر زمین ریخت. اژدها در مقابل زن که در حال زاییدن بود، ایستاد تا نوزاد او را ببلعد. زن، پسری زایید. این پسر با قدرتی مستحکم بر تمام قومها حکومت خواهد کرد. پس وقتی پسر به دنیا آمد، او را به سوی خدا و تخت او بالا بردند. اما مادرش به بیابان فرار کرد. خدا آنجا را برای او آماده کرده بود تا به مدت هزار و دویست و شصت روز از او مراقبت کنند.

سپس در آسمان جنگی روی داد. میکائیل و فرشتگان زیر فرمان او با اژدها و فرشتگان خبیث او جنگیدند. اژدها شکست خورد و همراه فرشتگانش از آسمان رانده شد. ابله، این اژدهای بزرگ، یعنی آن مار قدیمی که اسمش ابلیس یا شیطان است و همان کسی است که تمام مردم دنیا را فریب می‌دهد، با تمام دار و دسته‌اش بر زمین افکنده شد.

«آنگاه در آسمان صدایی بلند شنیدم که اعلام می‌کرد:

«زمان نجات و قدرت و سلطنت خدا

و حکومت بر حق مسیح او رسیده است!

چون مدعی برادران ما

که روز و شب در پیشگاه خدای ما

به برادران ما تهمت می‌زد،

سقوط کرد.

۱۱ برادران ما با خون "برّه"
و با بیان حقیقت،
او را سرکوب کردند.
ایشان جانشان را دریغ نداشتند
بلکه آن را در راه خدمت خدا نثار کردند.
۱۲ پس ای آسمانها، شادی کنید!
ای ساکنان آسمان، شاد باشید!
اما وای به روزگار شما ای اهالی زمین،
زیرا شیطان با خشم زیاد
به سراغ شما آمده است،
چون می‌داند که فرصت زیادی ندارد.»

۱۳ وقتی اژدها دید که به زمین افتاده است، دست آزار به سوی زنی که پسر را
زاییده بود دراز کرد. ۱۴ اما به زن دو بال عقاب بزرگ دادند تا به بیابان پرواز
کند، و در آنجا سه سال و نیم از گزند مار که همان اژدهاست، در امان باشد.
۱۵ ناگاه از دهان مار، سیل آب به سوی زن جاری شد تا او را در کام خود
فرو برد. ۱۶ اما زمین به یاری زن شتافت و دهان باز کرد و سیل را فرو برد!
۱۷ آنگاه اژدها به زن خشم گرفت و رفت تا با بقیه فرزندان او بجنگد.
فرزندان آن زن همان کسانی هستند که فرمان خدا را اطاعت می‌کنند و به
حقیقتی که به وسیله عیسی آشکار شده، پای‌بند می‌باشند. پس اژدها به کنار
دریا رسید و در آنجا به انتظار نشست.

جانوری از دریا

۳۳ این هنگام جانور عجیبی را در رؤیا دیدم که از دریا بالا می‌آمد. این جانور
هفت سر داشت و ده شاخ. روی هر شاخ او یک تاج بود و روی هر سر
او نام کفرآمیزی نوشته شده بود. ۳۴ این جانور شبیه پلنگ بود اما پاهایش مانند

پاهای خرس و دهانش مانند دهان شیر بود. اژدها تاج و تخت و قدرت و اختیارات خود را به او بخشید.^۳ یکی از سرهایش را دیدم که زخم کشنده‌ای برداشته بود، ولی خود به خود خوب شد! آنگاه تمام مردم دنیا از این معجزه غرق در حیرت شدند و جانور را با ترس و احترام پیروی کردند. آنان اژدها را که چنین قدرتی به آن جانور داده بود، ستایش نمودند. جانور را نیز پرستش کرده، گفتند: «کیست به بزرگی او؟ چه کسی می‌تواند با او بجنگد؟!»

^۵ سپس، اژدها آن جانور را تحریک کرد تا به گزافه‌گویی پردازد، و به او اختیار داد تا امور دنیا را به مدت چهل و دو ماه به دست گیرد.^۶ در تمام این مدت، به اسم خدا و خانه خدا و تمام کسانی که در آسمانند کفر می‌گفت.^۷ اژدها به او قدرت داد تا با خلق خدا جنگیده، ایشان را شکست دهد و بر تمام قومها و قبیله‌ها از هر زبان و نژاد دنیا حکومت کند؛^۸ همه مردم دنیا نیز او را پرستش خواهند کرد. اما کسانی که نامشان از آغاز آفرینش، در دفتر حیات که متعلق به بره است، نوشته شده، او را پرستش نخواهند نمود.

^۹ هر که می‌تواند گوش دهد، به دقت گوش کند: ^{۱۰} از خلق خدا هر که قرار است زندانی شود، زندانی خواهد شد، و هر که قرار است با شمشیر کشته شود، کشته خواهد شد. ولی دل‌سرد نشوید، چون این فرصتی است تا صبر و ایمانتان را در عمل نشان دهید.

جانوری از زمین

^{۱۱} سپس، جانور عجیب دیگری دیدم که از داخل زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخهای بره، و صدای وحشتناکش مثل صدای اژدها بود.^{۱۲} او تمام قدرت آن جانور اول را که از زخم کشنده خود خوب شده بود، به کار می‌گرفت و از تمام دنیا می‌خواست که جانور اول را پرستند.^{۱۳} او پیش چشمان همه دست به معجزات باور نکردنی می‌زد و از آسمان آتش به زمین می‌آورد!^{۱۴} او در حضور جانور اول قدرت می‌یافت تا این کارهای عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب دهد و ایشان را وادار سازد مجسمه بزرگی از جانور اول بسازند، همان جانوری که از زخم شمشیر جان سالم بدر برده

بود.^{۱۵} حتی او توانست به آن مجسمه جان ببخشد تا بتواند سخن گوید، و همه کسانی که او را نمی‌پرستند، به مرگ محکوم کند.^{۱۶} از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند؛^{۱۷} و هیچ‌کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد تا چیزی بخرد مگر این که علامت مخصوص این جانور، یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد.^{۱۸} این خود معمایی است و هر که باهوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد، اسم یک انسان است و مقدار عددی حروف نام او ۶۶۶ است.

بره و آزادشدگان

۱۴ گاه بره را دیدم که در اورشلیم بر کوه صهیون ایستاده است. همراه او صدو چهل و چهار هزار نفر بودند که بر پیشانی‌شان نام او و نام پدر او نوشته شده بود. آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که مانند ریزش آبشار و غرش رعد بود، اما درعین حال به نغمه چنگ‌نوازان نیز شباهت داشت. آیین گروه، در برابر تخت خدا و در مقابل آن چهار موجود زنده و بیست و چهار رهبر روحانی سرودی تازه می‌خواندند. این سرود را کسی نمی‌توانست بخواند، مگر آن صد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا بازخرید و آزاد شده بودند.^{۱۹} آنان خود را با گناهان این دنیا آلوده نکرده‌اند، بلکه مثل باکره پاک هستند و هر جا بره می‌رود، او را دنبال می‌کنند. این اشخاص از بین مردم خریداری شده‌اند تا به عنوان هدیه مقدس به خدا و بره تقدیم شوند.^{۲۰} ایشان پاک و بی‌عیب هستند و حتی یک دروغ از دهانشان خارج نشده است.

سه فرشته

^{۲۱} در این هنگام، فرشته دیگری را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کرد و پیغام شاد انجیل جاودانی را برای اهالی زمین می‌برد تا به گوش هر قوم و قبیله، از هر زبان و نژاد برساند.^{۲۲} فرشته با صدای بلند می‌گفت: «خدا را احترام و تمجید

کنید، زیرا وقت آن رسیده است که مردم را داوری کند. او را بپرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌ها را آفریده است.»

^۸ سپس فرشته دیگری را دیدم که به دنبال او آمد و گفت: «بابل، آن شهر بزرگ ویران شد، زیرا تمام قومهای دنیا را فاسد می‌کرد و آنها را و می‌داشت تا از شراب فساد و هرزگی او مست شوند.»

^۹ سپس فرشته سوم آمد و فریاد زد: «کسانی که آن جانور و مجسمه‌اش را پرستند و علامت مخصوص او را بر پیشانی یا دست خود بگذارند،^{۱۰} جام غضب و مکافات خدا را که در آن هیچ تخفیف و استثنائی نیست، خواهند نوشید و در حضور فرشتگان مقدس و «برّه»، در شعله‌های آتش عذاب خواهند کشید.^{۱۱} دود آتشی که ایشان را عذاب می‌دهد تا ابد بالا می‌رود، بطوری که شب و روز آسایش نخواهند داشت، زیرا آن جانور و مجسمه‌اش را پرستیدند و علامت نام او را بر بدن خود گذاشتند.^{۱۲} پس بگذارید خلق خدا ناامید نشوند و هرگونه آزار و اذیت را تحمل کرده، دستورهای خدا را اطاعت نمایند و ایمان خود را به عیسی نگاه دارند.»

^{۱۳} آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که به من می‌گفت: «این را بنویس: خوشابه حال کسانی که در راه مسیح شهید شده‌اند. زیرا روح خدا می‌گوید: حالا دیگر از تمام دردها آسوده می‌شوند، و به خاطر کارهای خوبی که کرده‌اند پاداش می‌گیرند.»

زمین آماده داوری است

^{۱۴} سپس همینطور که نگاه می‌کردم، ابری سفید دیدم که یک نفر شبیه انسان بر آن نشسته است. بر سر او، تاجی زرّین و در دستش داس تیزی به چشم می‌خورد.^{۱۵} فرشته دیگری از درگاه خداوند آمد و به کسی که بر ابر نشسته بود، با صدای بلند گفت: «داس را به کار بینداز و درو کن، چون وقت درو است و محصول زمین رسیده است.»^{۱۶} پس او که بر ابر نشسته بود، داس خود را به کار انداخت و محصول زمین درو شد.

^{۱۷} پس از آن، فرشته دیگری از درگاه خداوند در آسمان، سر رسید. او نیز داس تیزی در دست داشت.^{۱۸} درست در همین وقت، فرشته‌ای دیگر از قربانگاه بیرون آمد که قدرت و اختیار آتش در دست او بود. او به فرشته‌ای که داس در دست داشت گفت: «حالا داس را به کار انداز تا خوشه‌ها را از تاک زمین بچینی، چون انگورهایش رسیده و برای داوری آماده شده است.»^{۱۹} پس آن فرشته، زمین را با داسش درو کرد و انگورها را در ظرف بزرگ غضب خدا ریخت.^{۲۰} انگورها را در داخل آن ظرف که در خارج شهر بود، با پا آنقدر فشردند تا رودی از خون جاری شد که طولش ۱۶۰۰ تیر پرتاب بود و ارتفاعش به دهه یک اسب می‌رسید.

سرود موسی و سرود برّه

۱۵ در آسمان علامت عجیب دیگری دیدم که از پیش آمد مهمی خبر می‌داد: هفت فرشته، هفت بلای آخر را نگاه داشته بودند که بر زمین بریزند، تا سرانجام خشم و غضب خدا فروکش کند.^۱ سپس، در برابر خود چیزی شبیه دریای آتش و بلور دیدم که موج می‌زد. در کنار دریا کسانی ایستاده بودند که بر آن جانور خبیث و مجسمه‌اش و بر آن علامت و عددش پیروز شده بودند. همه آنان چنگ‌هایی در دست داشتند که خدا به ایشان داده بود،^۲ و سرود «موسی» خدمتگزار خدا و سرود «برّه» را می‌خواندند، و می‌گفتند:

«بزرگ و با شکوه است کارهای تو،

ای خدای بی‌همتا!

حق و عدل است راههای تو،

ای پادشاه قومها!

ای خداوند،

کیست که از تو نترسد؟

کیست که نام تو را حرمت ندارد؟

زیرا تنها تو پاکی.

همه قوما خواهند آمد
و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد،
زیرا کارهای خوب تو را می بینند.»

هفت جام بلا

^۵سپس، نگاه کردم و مقدس ترین جایگاه حضور خدا را در آسمان دیدم که به روی همه کاملاً باز بود.
^۱آن هفت فرشته که هفت بلا را نگاه داشته بودند تا بر زمین بریزند، از حضور خدا بیرون آمدند. ایشان لباس سفید بی لکه ای بر تن داشتند که از کتان پاک بود، و دور سینه شان نیز کمربندی طلایی بسته بودند.^۶ یکی از آن چهار موجود زنده، به هر یک از فرشتگان جامی زرین داد که پر از غضب خدای زنده ابدی بود.^۷ در همین وقت، جایگاه مقدس از دود قدرت و جلال خدا پر شد، به طوری که دیگر کسی نمی توانست داخل شود، تا این که آن هفت فرشته، هفت بلا را ریختند و تمام کردند.

۱۶ آنگاه از جایگاه مقدس صدایی بلند شنیدم که به آن هفت فرشته می گفت:
«بروید و هفت جام غضب خدا را بر زمین خالی کنید.»

^۲پس فرشته اول بیرون رفت و وقتی جام خود را بر زمین خالی کرد، در بدن کسانی که نشان آن جانور خبیث را داشتند و مجسمه اش را پرستش می کردند، زخمهایی دردناک و وحشتناک بوجود آمد.

^۳فرشته دوم جامش را در دریا ریخت و آب دریا مثل خون مرده شد، و تمام جانوران دریایی مردند.

^۴سپس فرشته سوم جام خود را بر رودخانه ها و چشمه ها ریخت و آب آنها به خون تبدیل شد. آنگاه شنیدم که این فرشته که فرشته آبها بود، می گفت: «ای خدای پاک که هستی و بودی، این مردم سزاوار چنین مجازاتی هستند،^۱ زیرا خلق تو و انبیا را کشتند و زمین را با خونشان رنگین ساختند. حال، زمان آن است که خون ایشان را بریزی، چون سزای ایشان همین است.»

^۷ آنگاه صدایی از قربانگاه شنیدم که می‌گفت: «بله، ای خداوند، ای خدای توانا، تو از روی حق و عدل داوری و مجازات می‌کنی.»

^۸ سپس فرشته چهارم جامش را روی خورشید خالی کرد تا خورشید با آتش خود همه را بسوزاند.^۹ پس همه از آن حرارت شدید سوختند. اما به جای این که از افکار و رفتار بد خود دست بکشند و خدا را جلال دهند، بسبب این بلاها به او کفر می‌گفتند.

^{۱۰} فرشته پنجم جامش را بر تخت آن جاندار خبیث ریخت، به طوری که تاج و تخت او در تاریکی فرو رفت، و دار و دسته او از شدت درد، لبهای خود را می‌گزیدند.^{۱۱} ایشان نیز از درد زخمهای خود، به خدای آسمان کفر گفتند و از رفتار بد خود دست نکشیدند.

^{۱۲} فرشته ششم جامش را بر رودخانه بزرگ فرات خالی کرد و آب رودخانه خشک شد، به طوری که پادشاهان مشرق زمین توانستند نیروهای خود را بدون برخورد با مانع بسوی غرب ببرند.^{۱۳} در این هنگام، دیدم که سه روح ناپاک به شکل قورباغه، از دهان اژدها و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین بیرون آمدند.^{۱۴} این روح‌های ناپاک که می‌توانند معجزه نیز بکنند، به سراغ تمام فرمانروایان جهان رفتند تا در آن روز عظیم داوری خدا، آنها را به ضد خداوند وارد جنگ کنند.

^{۱۵} حال، به آنچه عیسی مسیح می‌گوید توجه کنید: «مانند دزد، زمانی که منتظر نیستید می‌آیم! خوشابه حال کسی که برای بازگشت من آماده است و لباس خود را نگاه می‌دارد مبدا برهنه راه رود و رسوا شود.»

^{۱۶} آنگاه تمام لشکرهای جهان را در محلی گرد آوردند که به زبان عبری آن را «حارمجدون» (یعنی «کوه مجدو») می‌نامند.

^{۱۷} فرشته هفتم نیز جامش را در هوا خالی کرد. آنگاه از تخت، از جایگاه مقدس آسمان، صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: «همه چیز به پایان رسید!»

^{۱۸} در آن هنگام، چنان رعد و برق و زمین لرزه شدیدی شد که در تاریخ بشر سابقه نداشت.^{۱۹} شهر بزرگ بابل نیز سه قسمت گردید و سایر شهرهای دنیا هم به صورت توده‌های پاره سنگ درآمدند. به این ترتیب،

خدا از گناهان بابل چشم‌پوشی نکرد، بلکه جام غضب خود را تا آخرین قطره، به او نوشانید؛^{۲۰} جزیره‌ها ناپدید و کوهها زیرورو شدند؛^{۲۱} تگرگ وحشتناکی بر سر مردم بارید، تگرگی که هر دانه آن پنجاه کیلو بود! و مردم برای این بلای وحشتناک به خدا کفر و ناسزا گفتند.

فاحشه معروف دنیا

۱۷ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که بلاها را بر روی زمین ریخته بود، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا به تو نشان دهم که بر سر آن فاحشه معروف که بر آبهای دنیا نشسته است، چه خواهد آمد، زیرا پادشاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مردم دنیا از شراب زنای او سرمست شده‌اند.»^۲ روح خدا مرا در خود فرو گرفت و فرشته مرا به بیابان برد. در آنجا زنی را دیدم که بر روی یک حیوان سرخ رنگ نشسته بود. حیوان، هفت سر و ده شاخ داشت، و بر روی بدنش، شعارهای کفرآمیزی نسبت به خدا نوشته شده بود. لباس زن، سرخ و ارغوانی، و جواهرات او از طلا و سنگهای قیمتی و مروارید بود و در دستش یک جام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا. بر پیشانی او این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها و فساد دنیا.»

^۳ در این لحظه، متوجه شدم که آن زن مست است؛ او سرمست از خون خلق خدا و شهدای عیسی بود. من با ترس و وحشت به او خیره شدم. فرشته پرسید: «چرا متعجب شدی؟ من به تو خواهم گفت که این زن کیست و آن حیوان که این زن سوارش شده، چه کسی است. ^۴ زمانی در بدن آن حیوان، رمقی بود، ولی حالا دیگر نیست. با وجود این، از چاه بی‌انتها به زودی بالا می‌آید و در فنای ابدی فرو خواهد رفت. مردم دنیا، غیر از کسانی که نامشان در دفتر حیات نوشته شده بود، وقتی حیوان پس از مرگ، دوباره ظاهر شود، مات و مبهوت خواهند ماند.»

^۹ «حالا خوب فکر کن! هفت سر او، نشانه شهرهای مخصوصی است که روی هفت تپه ساخته شده‌اند، و این زن در آنجا خانه دارد. ^{۱۰} همچنین، نشانه هفت پادشاه هستند که پنج تن از آنان از بین رفته‌اند، ششمی فعلاً سلطنت می‌کند و هفتمی نیز به زودی می‌آید، اما زیاد دوام نخواهد آورد. ^{۱۱} آن حیوان سرخ رنگ که مرد، پادشاه هشتم است که قبلاً بعنوان یکی از آن هفت پادشاه سلطنت می‌کرد. بعد از دوره دوم سلطنتش، او نیز فنا می‌شود. ^{۱۲} ده شاخ او، نشانه ده پادشاه است که هنوز به قدرت نرسیده‌اند ولی برای مدت کوتاهی به پادشاهی رسیده، با او سلطنت خواهند کرد. ^{۱۳} همگی ایشان، با هم پیمانی را امضا خواهند کرد که به موجب آن، قدرت و اختیارات خود را به آن حیوان واگذار می‌نمایند، ^{۱۴} و با هم به جنگ «بره» خواهند رفت، اما از او شکست خواهند خورد، زیرا «بره» سرور سروران و شاه شاهان است و خلق او فراخواندگان و برگزیدگان و وفاداران او می‌باشند.»

^{۱۵} سپس به من گفت: «آبهایی که آن زن روی آنها نشسته است، نشانه گروه‌های مختلف مردم از هر نژاد و قوم است.»

^{۱۶} «حیوان سرخ رنگ و ده شاخش که معرف آن ده پادشاهی هستند که با او سلطنت می‌کنند، همه از آن زن بیزارند؛ پس بر او هجوم آورده، غارتش خواهند کرد و او را لخت و عریان در آتش رها خواهند نمود، ^{۱۷} زیرا خدا فکری در سرشان گذاشته تا نقشه او را عملی کنند و اختیاراتشان را به حیوان سرخ بدهند تا به این وسیله کلام خدا عملی شود. ^{۱۸} این زن که در رؤیا دیدی، نشانه شهر بزرگی است که بر پادشاهان دنیا سلطنت می‌کند.»

نابودی نهایی بابل

۸ بعد از این رؤیاها، فرشته دیگری را دیدم که با اختیار تام از آسمان پایین آمد. این فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت. او با صدای بلند فریاد می‌زد: «بابل بزرگ ویران شد! به کلی ویران شد! بابل کمینگاه دیوها و شیاطین و ارواح ناپاک شده است. ^۳ زیرا تمام قومها از شراب

شوم زنای آن، سرمست شده‌اند. پادشاهان دنیا در آنجا خوش گذرانی کرده‌اند، و تاجران دنیا از زندگی پرتجمل آن ثروتمند شده‌اند.»

در این وقت، از آسمان صدای دیگری شنیدم که می‌گفت: «ای خلق من، از این شهر دل بکنید و خود را با گناهانش آلوده نسازید، و گرنه شما نیز به همان مکافات خواهید رسید. زیرا گناهانش تا فلک بر روی هم انباشته شده است. از اینرو، خداوند آماده است تا او را به مجازات جنایتهایش برساند. پس، برای کارهای زشتش دو چندان به او سزا دهید. آن همه جامهای شکنجه که برای دیگران پر کرد، دو برابر بنخودش بنوشانید. تا حال زندگی‌اش غرق در تجمل و خوشگذرانی بوده است؛ از این پس آن را با شکنجه و عذاب لبریز کنید. می‌گوید: "من بیوه بی‌نوا نیستم؛ من ملکه این تاج و تخت می‌باشم؛ هرگز رنگ غم و اندوه را نخواهم دید." پس در عرض یک روز، مرگ و عزا و قحطی دامگیر او خواهد شد و او در آتش خواهد سوخت. چون خداوند توانا این شهر را به مکافات خواهد رساند.»

آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا می‌کردند و از این کار لذت می‌بردند، وقتی ببینند دود از خاکسترش بلند می‌شود، برایش عزا گرفته،^{۱۰} از ترس، دور از او خواهند ایستاد و ناله‌کنان خواهند گفت: «افسوس که بابل، آن شهر بزرگ در یک چشم به هم زدن نابود شد!»

^{۱۱} تاجران دنیا نیز برایش عزا گرفته، زارزار خواهند گریست، زیرا دیگر کسی نخواهد بود که اجناسشان را بخرد.^{۱۲} و^{۱۳} این شهر، بزرگترین خریدار اجناس ایشان بود، اجناسی نظیر طلا و نقره، سنگهای قیمتی و مروارید، کتانهای لطیف و ابریشمهای ارغوانی و قرمز، انواع چوبهای معطر و زینت‌آلات عاج، گرانترین کننده‌کارهای چوبی، مس و آهن و مرمر، ادویه و عطر، بخور و پماد، کندر و شراب و روغن زیتون، آرد ممتاز و گندم، گاو و گوسفند، اسب و ارابه، برده و جانهای انسانها.

^{۱۴} تاجران اشکریزان خواهند گفت: «تمام چیزهای دوست داشتنی‌ات را از دست دادی. آن خوراکیهای لذیذ و تجملات زیبا و خیره‌کننده که برایت آن قدر عزیز بود، هرگز دوباره نصیب نخواهد شد. دیگر خبری از آنها نیست!»

^{۱۵} پس، تاجرانی که با فروش این اجناس ثروتمند شده‌اند، دور ایستاده، از خطری که ایشان را تهدید می‌کند خواهند ترسید و گریه‌کنان خواهند گفت: ^{۱۶} «افسوس که آن شهر بزرگ با تمام زیبایی و ثروتش، در یک چشم بهم زدن دود شد! شهری که مثل زن زیبایی بود که لباسهای نفیس از کتان ارغوانی و قرمز می‌پوشید و با طلا و سنگهای قیمتی و مروارید خود را زینت می‌داد.» ^{۱۷} صاحبان کشتی‌ها و ناخدایان و دریانوردان خواهند ایستاد و از دور ^{۱۸} برای شهری که دود از خاکسترش بالا می‌رود، اشک ریخته، خواهند گفت: «در تمام دنیا، کجا دیگر چنین شهری پیدا خواهد شد؟» ^{۱۹} و از غم و غصه، خاک بر سر خود ریخته، خواهند گفت: «افسوس، افسوس از این شهر بزرگ! از ثروت‌های بی‌حد و اندازه‌اش، همه ما ثروتمند شدیم؛ و حال در یک لحظه همه چیز دود شد!»

^{۲۰} اما تو ای آسمان، از سرنوشت بابل شاد باش! و شما ای فرزندان و فرستادگان و خدمتگزاران خدا شادی کنید! زیرا خدا سرانجام انتقام شما را از او گرفت. ^{۲۱} آنگاه، یک فرشته پر قدرت، تخته سنگی را که به شکل آسیاب بود برداشت و آن را به دریا انداخت و فریاد زد: «شهر بزرگ بابل تا ابد ناپدید خواهد شد، همان طور که این سنگ ناپدید شد. ^{۲۲} دیگر هرگز نوای موسیقی در این شهر شنیده نخواهد شد. هیچ صنعت و صنعتگری در آن نخواهد بود، و دیگر صدای آسیاب در آن بگوش نخواهد رسید. ^{۲۳} دیگر هیچ چراغی در آن روشن نخواهد شد و صدای شادی عروس و داماد در آن شنیده نخواهد شد. تاجران‌ش زمانی بزرگترین سرمایه‌داران دنیا بودند و این شهر تمام قومها را با نیرنگ‌های خود فریب می‌داد. ^{۲۴} خون تمام فرستادگان و خلق خدا که شهید شدند، به گردن این شهر است.»

جشن و شادی در آسمان

۱۹ پس از آن، صدای گروه بشماری را شنیدم که در آسمان سرود شکرگزاری خوانده، می‌گفتند: «هللویاه، خدا را شکر! نجات از سوی خدای ما می‌آید. عزت و اکرام و قدرت فقط براننده اوست، ^۲ زیرا داوری او حق و عدل است. او

فاحشه بزرگ را که زمین را با فساد خود آلوده می‌ساخت، مجازات نمود و انتقام خون خدمتگزاران خود را از او گرفت.»

آیشان بارها و بارها سراییده، می‌گفتند: «هللویاه، خدا را شکر! دود از خاکستر این شهر تا ابد بالا خواهد رفت!»

آنگاه، آن بیست و چهار رهبر روحانی و چهار موجود زنده سجده کرده، خدا را که بر تخت نشسته بود، پرستش نمودند و گفتند: «آمین، هَللویاه. خدا را شکر!»^۵ در این هنگام، از میان تخت، صدای دیگری آمد که می‌گفت: «شما ای خدمتگزاران خدا، کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گویند و او را اکرام نمائید.»

^۶ سپس، آوای خوش آهنگ دیگری را شنیدم، آوایی همچون سرود گروهی عظیم که طنین آن چون امواج خروشان دریاها و غرش پیایی رعدها بود، و می‌گفت: «هللویا، خدا را شکر! زیرا خداوند توانای ما سلطنت می‌کند. ^۷ بیاید با یکدیگر وجد و شادی کنیم و او را احترام نماییم، زیرا زمان جشن عروسی بره فرا رسیده است. عروس او نیز خود را مهیا کرده، ^۸ و به او اجازه داده شده تا پاکترین و سفیدترین و لطیف‌ترین لباس کتان را بپوشد.» مقصود از کتان لطیف، همانا اعمال نیک خلق خداست.

^۹ آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس: خوشباه حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده‌اند. این را خداوند می‌فرماید.»

^{۱۰} در این هنگام به پای او افتادم تا او را بپرستم. اما او گفت: «نه، چنین نکن! من نیز مانند تو، یکی از خدمتگزاران خدا هستم. من نیز مانند برادران تو، در باره ایمان به عیسی شهادت می‌دهم. تمام این پیشگوییها و هر آنچه که به تو نشان دادم، همه در وصف عیسی است.»

کلمه خدا سوار بر اسب سفید

^{۱۱} سپس دیدم که آسمان گشوده شد. در آنجا اسبی سفید بود که سوارش «امین و حق» نام داشت، زیرا به حق و عدل مبارزه و مجازات می‌کند. ^{۱۲} چشمان او مانند شعله‌های آتش بود و بر سرش تاجهای فراوانی قرار داشت. بر پیشانی‌اش نیز نامی نوشته شده بود که فقط خودش معنی آن را می‌دانست. ^{۱۳} او جامه خون‌آلودی

در برداشت و لقبش «کلمه خدا» بود.^۴ لشکرهای آسمانی که لباسهای کتان سفید و پاک بر تن داشتند، سوار بر اسبهای سفید، به دنبال او می آمدند.^۵ از دهان او شمشیر تیزی بیرون می آمد تا با آن قومهای بی ایمان را سرکوب کند. او با عصای آهنین بر آنان حکمرانی خواهد نمود و با پایهای خود، شراب خشم خدای توانا را در چرخشت خواهد فشرد.^{۱۶} بر لباس و ران او نیز این لقب نوشته شده بود: «شاه شاهان و سرور سروران.»

^{۱۷} سپس، فرشته ای را دیدم که در آفتاب ایستاده بود و با صدای بلند به پرندگان می گفت: «بیاید و بر سر سفره ای که خدا برای شما تدارک دیده است، جمع شوید.^{۱۸} بیاید و بخورید از گوشت پادشاهان و فرماندهان و زورمندان؛ از گوشت اسبان و سواران آنها، و از گوشت تمام انسانها، بزرگ و کوچک، برده و آزاد.»^{۱۹} آنگاه دیدم که آن جاندار خبیث، حکومتهای جهان و لشکریان آنها را گرد آورد تا با آن اسب سوار و لشکر او بجنگند.^{۲۰} اما جاندار خبیث با پیامبر دروغینش گرفتار آمدند و هر دو زنده زنده به دریاچه آتش که با گوگرد می سوزد انداخته شدند؛ بله، همان پیامبری که در حضور جاندار معجزات خیره کننده انجام می داد تا تمام کسانی را که علامت جاندار را داشتند و مجسمه اش را می پرستیدند، فریب دهد.^{۲۱} آنگاه تمام دار و دسته او با شمشیر تیزی که در دهان اسب سوار بود کشته شدند، و پرندگان شکم خود را با گوشت آنان سیر کردند.

دوران هزار ساله

۲۰ سپس، فرشته ای را دیدم که از آسمان پایین آمد. او کلید چاه بی انتها را همراه می آورد و زنجیری محکم نیز در دست داشت.^۲ او ازدها را گرفت و به زنجیر کشید و برای مدت هزار سال به چاه بی انتها افکند. سپس در چاه را بست و قفل کرد، تا در آن هزار سال نتواند هیچ قومی را فریب دهد. پس از گذشت این مدت، ازدها برای چند لحظه آزاد گذاشته خواهد شد. ازدها، همان مار قدیم است که اهریمن و شیطان نیز نامیده می شود.^۴ آنگاه تختهایی دیدم و کسانی بر آنها نشستند و به ایشان اختیار و قدرت دادرسی داده شد. سپس جانهای کسانی را دیدم که بسبب اعلام پیغام عیسی و کلام خدا

سر بریده شدند. همچنین جانهای آنانی را دیدم که جاندار خبیث و مجسمه‌اش را نپرستیده بودند و علامتش را بر پیشانی و دستهای خود نداشتند. اینان همگی، زندگی را از سر نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت نمودند.^۵ این «قیامت اول» است. قیامت بعدی در پایان آن هزار سال رخ خواهد داد؛ در آن زمان، بقیه مردگان زنده خواهند شد.^۶ خوشبخت و مقدسند آنانی که در این قیامت اول سهمی دارند. اینان از مرگ دوم هیچ هراسی ندارند، بلکه کاهنان خدا و مسیح بوده، با او هزار سال سلطنت خواهند کرد.

نابودی نهایی شیطان

پس از پایان آن هزار سال، شیطان از زندان آزاد خواهد شد.^۷ او بیرون خواهد رفت تا قومهای جهان یعنی جوج و ماجوج را فریب داده، برای جنگ متحد سازد. آنان سپاه عظیمی را تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه‌های ساحل دریا بی‌شمار خواهد بود.^۸ ایشان در دشت وسیعی، خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند.^۹ سپس شیطان که ایشان را فریب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب می‌کشند.

روز داوری آخر

^{۱۱} آنگاه تخت بزرگ سفیدی را دیدم. بر آن تخت کسی نشسته بود که زمین و آسمان از روی او گریختند و ناپدید شدند.^{۱۲} سپس مرده‌ها را دیدم که از بزرگ و کوچک در برابر خدا ایستاده‌اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر حیات رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته‌های این دفترها محاکمه شدند.^{۱۳} بنابراین، دریا و زمین و قبرها، مرده‌هایی را که در خود داشتند، تحویل دادند

تا مطابق اعمالشان محاکمه شوند.^۴ آنگاه مرگ و دنیای مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. اینست مرگ دوم، یعنی همان دریاچه آتش.^۵ هر که نامش در دفتر حیات نبود، به دریاچه آتش افکنده شد.

اورشلیم تازه

۲۱ سپس زمین و آسمان تازه‌ای را دیدم، چون آن زمین و آسمان اول ناپدید شده بود. از دریا هم دیگر خبری نبود.^۶ و من، یوحنا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از آسمان از جانب خدا پایین می‌آمد. چه منظره باشکوهی بود! شهر اورشلیم به زیبایی یک عروس بود که خود را برای ملاقات داماد آماده کرده باشد!

آز تخت، صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: «خوب نگاه کن! خانه خدا از این پس در میان انسانها خواهد بود. از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد و ایشان خلق‌های خدا خواهند شد. بله، خود خدا با ایشان خواهد بود.^۷ خدا تمام اشکها را از چشمان آنها پاک خواهد ساخت. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی، نه ناله‌ای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای پیشین بود که از بین رفت.»

^۸ آنگاه او که بر تخت نشسته بود، گفت: «ببین! الان همه چیز را نو می‌سازم!» و به من گفت: «این را بنویس چون آنچه می‌گویم، راست و درست است.^۹ دیگر تمام شد! من الف و یا، و اول و آخر هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد تا بنوشد.^{۱۰} هر که پیروز شود تمام این نعمت‌ها را به ارث خواهد برد و من خدای او خواهم بود و او فرزند من.^{۱۱} ولی ترسوها که از پیروی من رو بر می‌گردانند و کسانی که به من ایمان ندارند، فاسدان و قاتلان و زناکاران، جادوگران و دروغگویان، و کسانی که به جای خدا، بت می‌پرستند، جای همه در دریاچه‌ای است که با آتش و گوگرد می‌سوزد. این همان مرگ دوم است.»

آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت جام بلای آخر را دارند، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا عروس را به تو نشان دهم. او همسر بره است.»^۹ سپس در یک رؤیا، مرا به قله کوه بلندی برد. از آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پایین می‌آمد.^{۱۱} شهر غرق در جلال و شکوه خدا بود، و مثل یک تکه جواهر قیمتی که بلورهای شفافش برق می‌زند، می‌درخشید.^{۱۲} دیوارهای شهر، پهن و بلند بود. شهر دوازده دروازه و دوازده فرشته دربان داشت. اسامی دوازده قبیله بنی‌اسرائیل روی دروازه‌ها نوشته شده بود.^{۱۳} در هر طرف، یعنی در شمال، جنوب، شرق و غرب شهر، سه دروازه وجود داشت.^{۱۴} دیوارهای شهر دوازده پایه داشت که بر آنها اسامی رسولان «برّه» نوشته شده بود.

در دست فرشته یک چوب طلا بود که با آن در نظر داشت شهر و دروازه‌ها و دیوارهایش را اندازه بگیرد.^{۱۶} وقتی شهر را اندازه گرفت، معلوم شد به شکل مربع است، یعنی طول و عرضش با هم مساوی است. در واقع، شهر به شکل مکعب بود، زیرا بلندی‌اش نیز به اندازه طول و عرضش بود، یعنی هر ضلعش دوازده هزار تیر پرتاب بود.^{۱۷} سپس بلندی دیوار شهر را اندازه گرفت و معلوم شد در همه جا صدوچهل و چهار ذراع است. فرشته با استفاده از واحدهای مشخص، این اندازه‌ها را به من گفت.

خود شهر از طلای خالص مانند شیشه شفاف ساخته شده بود و دیوار آن از یشم بود که بر روی دوازده لایه از سنگ‌های زیربنای جواهرنشان ساخته شده بود: لایه اول از یشم، دومی از سنگ لاجورد، سومی از عقیق سفید، چهارمی از زمرد،^{۲۰} پنجمی از عقیق سرخ، ششمی از عقیق، هفتمی از زبرجد، هشتمی از یاقوت کبود، نهمی از یاقوت زرد، دهمی از عقیق سبز، یازدهمی از فیروزه و دوازدهمی از یاقوت بود.

جنس دوازده دروازه شهر از مروارید بود، هر دروازه از یک قطعه مروارید.^{۲۱} خیابان اصلی شهر از طلای ناب بود که مثل شیشه می‌درخشید.

در شهر هیچ عبادتگاهی دیده نمی‌شد، زیرا خدای توانا و «برّه» را همه جا بدون هیچ واسطه‌ای پرستش می‌کردند.^{۲۳} این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه

نداشت، چون شکوه و جلال خدا و «بره» شهر را روشن می‌ساخت.^{۲۴} نورش قومهای زمین را نیز نورانی می‌کرد، و پادشاهان دنیا می‌آمدند و جلال خود را نثار آن می‌کردند.^{۲۵} دروازه‌های شهر هرگز بسته نمی‌شود، چون در آنجا همیشه روز است و شبی وجود ندارد!^{۲۶} عزت و جلال و افتخار تمام قومها به آن وارد می‌شود.^{۲۷} هیچ بدی یا شخص نادرست و فاسد اجازه ورود به آنجا را ندارد. این شهر فقط جای کسانی است که نامشان در کتاب حیات «بره» نوشته شده باشد.

۲۲ آنگاه رودخانه آب حیات را به من نشان داد که مثل بلور، صاف و زلال بود. رودخانه از تخت خدا و «بره» جاری می‌شد،^۲ و از وسط جاده اصلی می‌گذشت. دو طرف رودخانه، درختان حیات قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می‌دادند یعنی هر ماه یک نوع میوه تازه. برگهایش نیز شفابخش بود و برای درمان قومها بکار می‌رفت.

^۳ در شهر چیزی بدی یافت نخواهد شد، چون تخت خدا و «بره» در آنجاست. خدمتگزاران خدا، او را پرستش خواهند کرد،^۴ و رویش را خواهند دید و نامش روی پیشانی‌شان نوشته خواهد بود.^۵ در آنجا دیگر شب نخواهد بود. احتیاجی هم به چراغ و خورشید نخواهد بود، چون خداوند بزرگ نور ایشان خواهد بود و ایشان تا ابد سلطنت خواهند کرد.

^۶ آنگاه فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. و خدایی که وقایع آینده را از قبل به انبیا خود اطلاع می‌دهد، فرشته خود را فرستاده است تا آنچه را که بزودی روی خواهد داد به شما اطلاع دهد.»

عیسی بزودی می‌آید

^۷ عیسی مسیح می‌فرماید: «گوش کنید! من بزودی می‌آیم. خوشابه حال کسانی که آنچه را که در این کتاب پیشگویی شده، باور می‌کنند.»

^۸ من، یوحنا، تمام این چیزها را دیدم و شنیدم و زانو زدم تا فرشته‌ای را که آنها را به من نشان داده بود، پرستش کنم.^۹ ولی او بار دیگر به من گفت: «نه، این کار را

نکن. من نیز مانند تو و برادرانت یعنی انبیا خدا، و تمام کسانی که به حقایق این کتاب اعتماد دارند، از خدمتگزاران عیسی می‌باشم. پس فقط خدا را پرستش کن.»

^{۱۰} سپس به من دستور داده، گفت: «پیشگویی‌های این کتاب را در دسترس همه بگذار، چون بزودی به وقوع خواهند پیوست. ^{۱۱} وقتی آن زمان فرا رسد، بدکاران باز هم به کارهای بد خود ادامه خواهند داد و فاسدان باز هم فاسدتر خواهند شد، ولی خوبان، خوب‌تر و پاکان، پاک‌تر می‌گردند.»

^{۱۲} عیسی مسیح می‌فرماید: «چشم به راه باشید، من به زودی می‌آیم و برای هر کس مطابق اعمالش پاداشی با خود خواهم آورد. ^{۱۳} من الف و یا، آغاز و پایان، اول و آخر هستم. ^{۱۴} خوشبانه حال کسانی که لباس‌هایشان را دائماً می‌شویند. آنها اجازه ورود به شهر و خوردن میوه درخت حیات را خواهند داشت. ^{۱۵} اما فاسدان، جادوگران، زناکاران، قاتلان، بت‌پرستان، دروغگویان و متقلبان، به شهر راه نخواهند یافت.»

^{۱۶} «من، عیسی، فرشته خود را نزد شما فرستادم تا همه چیز را با کلیساها در میان بگذارم. من از اصل و نسب داود هستم. من ستاره درخشان صبح می‌باشم.»

^{۱۷} روح و عروس می‌گویند: «بیا!» هرکس این را می‌شنود، بگوید: «بیا!» هر که تشنه است بیاید، و هرکس مایل است بیاید، و از آب حیات به رایگان بنوشد.

^{۱۸} به کسی که پیشگویی‌های این کتاب را می‌شنود با صراحت می‌گویم که اگر به نوشته‌های این کتاب چیزی اضافه کند، خدا بلاهای این کتاب را بر سرش خواهد آورد. ^{۱۹} و اگر از این پیشگویی‌ها مطلبی کم کند، خداوند او را از درخت حیات و شهر مقدس که آن را شرح دادم، بی‌نصیب خواهد ساخت. ^{۲۰} کسی که این چیزها را گفته است، می‌فرماید: «بله، من بزودی می‌آیم!»

«آمین! ای عیسای خداوند، بیا!»

^{۲۱} فیض خداوند ما عیسی مسیح بر همه شما باد! آمین!